



ضرب المثل با حرف آ

آب آبادانی می آورد:
هرجا آب هست زندگی هم هست.

آب از آب تکلون نخورده:
هیچ اتفاقی نیفتاده .

آب سرچشمه گل آلود است:
کار از بیخ عیب دارد، مشکل از اصل و اول کار است.

آب از لب و لوچه راه افتادن یا آب دهان کسی راه افتادن :
از فرط میل و رغبت بیخود شدن، تحریک شدن اشتها یا به کسی متمایل شدن .

آب از دستش نمی چکد:
اشاره به آدم بسیار خسیس .

آب باریکه:
در آمد و روزی کم اما مستمر و همیشه.

آب به آب بخوره زور بر می داره:
اتحاد و همبستگی موجب قدرت است.

آب به آب شدن:
از جایی به جایی دیگر رفتن.

آب پاکی رو دست کسی ریختن :
آخرین جواب رد را به کسی مثل خواستگار یا طلبکار دادن.

آب تو دلش تکان نمی خوره:
اشاره به آدم راحت و بی دغدغه و آسوده، کسی که هیچ زحمت و اذیت و فشاری برایش وجود ندارد.

آب خوش از گلو پایین نرفتن:
از فرط غم و غصه و مشکل با ناراحتی زندگی کردن، زندگی را با غم و سختی گذراندن.

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم :
از داشتن چیزی یا نعمتی بی اطلاع بودن یا قدر آن را ندانستن. و یا خود داشتن و از دیگران طلبیدن.

آب دهن مرده:
غذای بی مزه یا چیز کم رنگ.

آب راحت تر از شربت پایین می رود :
زندگی بی آلاش راحت تر است.

آب رفته رفته به جو بر نمی گردد:
چیزی که گذشت دیگر بر نمی گردد یا کاری که انجام شد دیگر شده.

آب زیپو:
غذا یا چای آبکی .

آب زیر پوست رفتن :
چاق و چله شدن، سر حال بودن، بهتر شدن اوضاع .

آب زیر کلاه:
فریب کار، تودار، موزی.

آب شده رفته تو زمین :
گم شدن چیزی که جلو چشم بوده.

آبغوره گرفتن :
گریه دروغی برای جلب ترحم و قیافه حق به جانب گرفتن.

آب کردن :
فروختن، رد کردن.

آب که از سر گذشت چه یک و جب چه صد و جب :
وقتی که کار خراب شد و آنچه که نباید بشود، شد دیگر زیاد و کمش فرقی نمی کند.

آب که زیاد یک جا بمونه بومی گیره :
عدم تحرک و فعالیت موجب بیماری و فساد می گردد.

آب که سر بالا بره قورباغه ابو عطا می خونه :
کنایه از بهم ریختگی و نابسامانی شرایط و عدم هماهنگی.

آبان در یک جو نمی رود :
با هم موافق و هماهنگ نیستیم، سازش نداریم.

آب نطلبیده مراد است:
هر گاه برای کسی ناخواسته آب بیاورند، آن را به فال نیک می گیرند و به کاروایی تعبیر می کنند.

آب نمی بیند اگر نه شناگر قابلی است :
فرصتی به دست نمی آورد و گرنه جوهر و توان انجامش را دارد. کسی که کار خوب یا بدی از عهده اش بر آید اما زمینه انجام آن کار برایش فراهم نباشد.

آب ها از آسیاب افتاد :
جار و جنجال ها تمام شد و آرامش برقرار گردید.

آب در هاونگ کوبیدن:
کار عبث و بیهوده انجام دادن.

آبی از ش گرم نمی شه :
نفعی از او نمی رسد.

آتش اول خودش را می سوزاند:
ضرر کاربرد اول به خود شخص می رسد، ظلم ظالم اول به خودش بر می گردد.

آتش بیار معرکه:
دو به هم زن، فتنه انگیز.

آتش زیر خاکستر:
فتنه ای که فعلاً و ظاهراً خاموش باشد.

آتش که بیفتد خشک و تر با هم می سوزد :
بلا و ظلم که برسد گناهکار و بی گناه با هم از بین می روند.

آتو دست کسی دادن :
سند یا نقطه ضعف محکوم کننده ای در اختیار کسی گذاشتن، نقطه ضعف به کسی نشان دادن.

آدم به امید زنده است:
اگر امید را از انسان بگیرند، دیگر انگیزه ای برای زنده ماندن نخواهد داشت.

آدم تا کوچکی نلنه بزرگ نمی شه:
آدم تا شاگردی و فروتنی نلند به مقام بزرگی و استادی نخواهد رسید.

آدم خوش حساب شریک مال مردم است:
آدم خوش حساب را همه قبول دارند، بنابراین همیشه می تواند روی کمک دیگران و یا قرض گرفتن از دیگران حساب کند.

آدم زنده زندگی می خواهد:
خطاب به کسی که به قید درویشی از مسئولیت های زندگی شانه خالی کرده و به مادیات و تامین رفاه نسبی بی اعتنا باشد.

آدم زنده و کیل وصی نمی خواهد:
کسی که خودش حاضر است، لازم نیست کس دیگری به جایش حرف بزند یا تصمیم بگیرد.

آدم سیر شصت لقمه می خوره :
برای تشویق یک نفر به غذا خوردن - تعارف کردن.

آدم عاقل با لظاب پوسیده کسی به درون چاه نمی رود:
انسان عاقل با هر قول و وعده بی پایه و اساس کار خطرناک انجام نمی دهد.

آدم گدا، این همه ادا :
فرومایه ای که فخر فروشی کند.

آدم گرسنه دین و ایمان نداره:
کسی که امور دنیا و زندگیش لنگ است نمی تواند به فکر آخرت باشد. آدم گرسنه برای سیر کردن شکم خود دست به هر کاری می زند.

آدم ناشی بوق (شیپور) را از سرگشادش می زند :
کسی که می خواهد کاری انجام دهد ولی بلد نیست.

آدم یک بار پاش تو چاله می ره :
آدم یک بار اشتباه می کند یا گول می خورد. سفارش به عدم اشتباه مجدد در انجام کار.

آردهامو بیختم و الکش رو آویختم :
در جوانی همه کارهایم را انجام داده ام و اکنون کاری ندارم. آرزو نداشتن.

آرزو بر جوانان عیب نیست:

در مقابل خواسته‌های برآورده نشدنی جوانان می‌گویند. جوانان باید تمید داشته باشند و برای اهداف آینده تلاش کنند.

آرزو بر دل:

ناامید و محروم از چیزی که به آن دل بسته شده باشد.

آره و آرواره (آجرپاره) :

کسی که امتحان خود را پس داده و شناخته شده و رؤسفاست، دیگر احتیاجی نیست دوباره آزموده شود.

آسترویه را نگه می‌داره زن و شوهر همدیگر را:

همانطور که آستر از قدر و اعتبار رویه محافظت می‌کند. زن و شوهر نیز باید احترام و آبروی یکدیگر را نگه دارند؛ زیرا عزت و اعتبار هر یک منوط به ارزش و آبرو و اعتبار دیگری است.

آستین بالا زدن:

اقدام جدی و همت برای انجام کار خیر، مثل راه انداختن عروسی، رفع گرفتاری، رفع بیکاری، و...

آستین نو بخور پلو:

فقط به ظاهر آراسته کسی توجه کردن، ارزش افراد را با ظاهر سنجیدن.

آسه برو آسه بیا که گربه ساخت نزنه:

با احتیاط و بی سرو صدا عمل کن تا کسی کاری به کارت نداشته باشه.

آسمان به زمین بیایه، زمین به آسمان برود:

یکدندگی و لجاجت بر سر انجام کاری یا داشتن عقیده‌ای.

آسمان جُل:

مفلس و بی پول و درویش مآب و در عین حال بی خیال و آسان گیر.

آسمان ریسبان به هم بافتن :

مطالب بی سر و ته، پر حرفی های بی معنی.

آسمان سوراخ شده فلانی یا فلان چیز ازش افتاده :

اشاره به تعریف بی جا و بزرگ نمایانه از کسی یا چیزی تا حد بی همتا جلوه دادن آن. کنایه از کسی که برای خودش بیشتر از اندازه ارزش و اعتبار قائل است.

آسمان که به زمین نیامده :

طوری نشده، اتفاقی نیفتاده.

آسیاب به نوبت:

تذکر به رعایت نوبت.

آش با جاش:

طمع و خواستن همه چیز با هم (مثل کسی که به جای تشکر از خود آش در ظرف آن هم طمع می بندد). بد و خوب را با هم خواستن.

آشپزخانه امام رضا است، نه مال دار است نه مال گدا است :

استفاده همگانی از چیزی.

آشپز که دوتا شده آش یا شور می شود یا بی نمک:

کاری که دو رئیس داشته باشد، درست از آب در نمی آید. لوث شدن مسئولیت.

آش کشکه خالته، بخوری پاته نخوری پاته:

اجبار در قبول و انجام کاری که بر کسی تحمیل شده.

آش نخورده و دهن سوخته:

خلافی انجام ندادن و بدنام و گناهکار شدن. بدون انجام دادن کار خلاف و گناهکار شناخته شدن.

آش و لاش :

سخت زخمی و مجروح شدن و به صورت لاشه در آمدن. به سختی مجروح شدن، له شدن.

آفتاب از کدام طرف در آمده؟ :

اتفاق عجیب و امر خلاف عادت، معمولاً در تعارف و خوش و بش با مهمان می گویند.

آفتاب جا کردن :

از بیکاری در آفتاب خوابیدن.

آفتابه لب بام :

کسی که پیر شده و اثرات مرگ در او ظاهر شده باشد.

آفتابه خرج لحیم :

خرج بیهوده برای تعمیر وسیله ای که از کار افتاده و ارزش شدن ندارد.

آفتابه دزد :

دزد درمانده ای که چیزی بی ارزشی مثل آفتابه را بدزدد.

آفتابه لگن هفت دست، شام و نهار هیچی :

تشریفات و امکانات زیاد اما کیفیت کم.

آقای خودش و نوکر خودش:
کسی که برای خودش کار کند و تحت فرمان کسی نباشد و طبعاً خوب و آبرومند هم برای خودش خرج کند.

آمد ابرو شو درست کنه، چشمش را کور کرد:
آمد کار را درست کند خراب ترش کرد.

آمد ثواب کنه کباب شد:
کسی که کار خیری انجام دهد و گرفتار شود.

آمد نیامد داشتن:
عقیده ای خرافی راجع به اینکه: انجام بعضی کارها یا بعضی چیزها یا بعضی روزها و یا حتی بعضی اشخاص و... خوش یمن است و شانس و خوبی می آورد و بعضی نحس و بدیمن بوده و بدی و غم به همراه می آورد.

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟:
بالاخره آمدی ولی دیر.

آنانکه غنی ترند محتاج ترند :
افرادی که ثروتمند هستند بیشتر حرص ما می زنند.

آنچه با تدبیر توان کرد با زور بازو میسر نشود :
خیلی از مسائل و مشکلات و گره های کور زندگی بدون نیاز به نیروی جسمانی، با قدرت عقل و درایت انسان قابل حل است.

آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران هم نپسند :
دیگران را هم مثل خودت و نزدیکانت بدان.

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری :
تعریف از کسی که دارای فضائل و خوبی های فراوانی چه ظاهری و چه معنوی باشد.

آنچه نصیب است نه کم می دهند، گر نستانی به ستم می دهند:
قسمت هر چه باشد همان می شود.

آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است:
کسی که کار خلافی انجام نداده از چیزی نمی ترسد.

آن را که عیان است چه حاجت به بیان است :
چیزی که روشن است احتیاج به گفتن ندارد.

آن سبب شکست و آن پیمان ریخت:
گذشته باز نمی گردد.

آن سرش ناپیدا :
نا مشخص بودن آینده.

آنقدر عقب رفت تا از آن طرف پشت بام افتاد :
افراط و تفریط و نداشتن اعتدال در انجام کاری.

آنقدر سمن هست که یاسمن توش گمه :
تعداد افراد یا چیزهای خاص مورد توجه آنقدر زیاد است که دیگران به حساب نمی آیند.

آنقدر مار خورد تا افعی شده:
اشاره به شخص باتجربه، زیرک و دانا، کسی که بیشتر از بعد منفی مد نظر باشد.

آن کس که نداند و بداند که نداند، آخر خرک لنگ به منزل می‌رسد:
کسی که از نادانی خویش باخبر است و بداند که از انجام کاری، بر می‌آید.

آواز دهل شنیدن از دور خوش است:
شنیدن وصف خوشی‌ها همیشه واقعیت ندارد.

آه از نهاد بر آمدن :
سخت ضربه خوردن و به جِلز و ولز افتادن چه از لحاظ جسمی (مثل زمین خوردن) و چه روحی (مثل شنیدن خبر ناگوار از قبیل ضرر و زیان، عزل شدن ناگهانی از کاری و...) .

آهای آهای خبردار، این مهمونه یا سمسار؟:
اشاره به مهمانی که چشمش و حواسش به جای اینکه به صاحب‌خانه باشد، به سرو وضع و اسباب خانه است.

آه ندارد باناله سودا کند :
وصف درماندگی و نداری کسی، اغلب در زمان تحقیر کردن به کار می‌رود.

آهن سرد کوبیدن :
کاری حاصل و پیوده کردن.

آینه‌اش پاک نیست :
ناخالص است، صاف و ساده نیست.

آینه‌اش را گم کرده:

عیب‌جو و بدگو، عیب‌خود را در دیگران می‌بیند. عیب‌خود را ندیدن.

آینه به دست زنگی :

عیب‌خود را روی دیگران گذاشتن (زشت‌روئی آینه‌ای پیدا کرد، وقتی خود را در آن دید به آینه گفت: زشت بودی که به دورت انداخته‌اند).

آینه دق :

انسان اخمو، بد اخلاق، و عنق و یا هر چیزی که انسان را به یاد غم بیندازد.

آیه یأس خواندن :

حرف‌های ناامید کننده زدن.